بِسمِ اللهِ الرَّحمَـــــــن الرَّحِيـــــــمِ

پاسخی به «برهان شر» بر مبنای الهیات و فلسفه

نویسنده: حمزه تزورتس



تهیه شده در: «رد شبهات ملحدین»

مقدمهٔ ویراستار

قدیمی‌ترین و تنها دعوی ملحدین در طعن به وجود خداوند، «برهان شر» است. آن‌ها با کج‌فهمی از این برهان و با این استدلال که «**چون در دنیا شر هست، پس خدایی وجود ندارد**»، سعی در انکار وجود خداوند دارند.
البته اصلِ برهان شر بدین شکلی نیست که ملحدان از آن، سوء تعبیر و سوء استفاده کرده‌اند. اصل این برهان در نقد صفات خداوند مطرح شد؛ نه ذات خداوند. اپیکورس[1] با طرح و استناد به این برهان، سعی در انکار صفت قدرت خداوند داشت و نه انکار وجود او؛ چراکه اپیکورس و شاگردانش به وجود خداوند اعتقاد داشتند.[2]

بعدها، دیوید هیوم و سایر فلاسفهٔ مادی‌گرا این برهان را به‌عنوان دلیلی محکم برای انکار وجود خداوند به‌کار گرفتند. بدیهی است که برای بطلان آن، هم باید بر علم فلسفه تسلط داشت و هم آن گونه که اپیکورس و دیگران این برهان را مطرح کرده‌اند، باید با بیانی ساده به نقد آن پرداخت تا برای همه قابل درک باشد.

فلاسفهٔ خداباور، اعم از مسیحی و مسلمان، نقدهای بسیاری بر این برهان ارائه کرده‌اند؛ اما از شیواترین آن‌ها، نقد حمزه تزورتس در مقاله‌اش با عنوان «پاسخی به برهان شر بر مبنای الهیات و فلسفه» است. مجموعهٔ «رد شبهات ملحدین» کوشیده است ضمن ترجمه[3]، اصل امانتداری به سبک نویسنده را رعایت کند، با این ملاحظه که توضیحات لازم و منابع مورد استناد در پانوشت آورده شود.

امیدواریم سبب هدایت ما و مخاطبان و نیز توشهٔ آخرت ما قرار گیرد.

۱. اپیکورس (Epicurus)، فیلسوف یونانی که معتقد بود هدف زندگی باید آرامش فکر و پیروی از لذت‌های معتدل باشد.
۲. تاریخ فلسفه، چارلز کاپلستون، جلد ۱، صفحه ۴۶۵.
۳. مترجم: کوثر محمدی | پایان ترجمه: شنبه ۲ فروردین ۱۳۹۹ شمسی. ساعت ۵:۰۴ عصر.

پاسخی به «برهان شر» بر مبنای الهیات و فلسفه[1]

نویسنده: حمزه تزورتس[2]

الهیات طبیعی[3] شاخه‌ای از علم فلسفه است که در حوزهٔ فلسفهٔ دین می‌کوشد تا باطل‌بودن عقاید بنیادی خداباوران را اثبات کند.[4] یکی از گیراترین و قوی‌ترین استدلالات الهیات طبیعی، استناد به برهان شر است.

بنا بر برهان شر ادعا می‌شود: اینکه خدایی با قدرت مطلق و صفات نیک وجود داشته باشد و هم اینکه اجازه دهد در این دنیا، درد و رنج این چنین زیاد باشد، باورکردنی نیست. دیوید هیوم، فیلسوف مشهور، در کتاب خود با عنوان «گفت‌وگوها در باب دین طبیعی»[5] به‌صراحت آورده است:

«هنوز هم سؤالات دیرینهٔ اپیکورس بی‌جواب مانده‌اند: آیا خدا می‌خواهد از وقوع شر جلوگیری کند، اما نمی‌تواند؟ آیا بر این امر قادر است، اما نمی‌خواهد؟ پس او بدنهاد و بدخواه است. آیا او هم خواهان و هم قادر بر جلوگیری از وقوع شر است؟ پس این شر از کجاست؟»[6]

بدون تردید، برهان شر یکی از موانع مهم فکری است که باید هر مسلمان یا خداباوری بر آن غلبه کند تا به اقناع عقیدتی دربارهٔ وجود خداوند برسد (و دیگران را نیز به این قناعت عقیدتی برساند).

1. A Philosophical & Theological Response to the “Problem of Evil”. www.islamicboard.com/clarifications-about-islam/134292836-philosophical-amp-theological-response-evil.html

۲. حمزه تزورتس داعی مسلمان ساکن بریتانیا، اصالتا یونانی و قبلا مسیحی بوده است. تسلطی کامل بر علم فلسفه دارد و با لورنس کراوس فیزیک‌دان مطرح خداناباور مناظره کرده است. (این مناظره با ترجمهٔ فارسی آن در اینترنت موجود است)

3. Natural Theology

4. Avin Plantinga. God, Freedom and Evil. William B. Eerdmans Publishing Company. 1977, p 7.

۵. این کتاب تا کنون با دو ترجمه وارد بازار نشر شده است: «گفت‌وگوهایی دربارهٔ دین طبیعی؛ خوانشی دیگر از دیوید هیوم» ترجمهٔ رسول رسولی پور. تهران: انتشارات حکمت | «گفت‌وگوها در باب دین طبیعی»، ترجمهٔ حمید اسکندری،

6. Dialogues Concerning Natural Religion, part 10

دو تفسیر از برهان شر وجود دارد: باطنی و ظاهری.

استدلالی که در تفسیر باطنی برهان شر ارائه می شود، بر پایۀ مقدماتی است که مسلمانان در دایرۀ اعتقاد به اسلام، آن‌ها را پذیرفته‌اند. فرضیه‌ای که در تفسیر ظاهری برهان شر ارائه می‌شود، خلاف باورهای یک مسلمان است؛ اما چه بسا، او دلایلی را برای درست‌پنداری آن متصور شود.

مفروضات در تفسیر باطنی برهان شر عبارت‌اند از:

۱. خدایی با صفت احسان که قادر مطلق است، وجود دارد.

۲. شر وجود دارد.

۳. پس خدایی با صفت احسان که قادر مطلق باشد، وجود ندارد.

اچ. جَی. مک‌کلوسکی[۱] در مقاله‌ای با عنوان «خدا و اهریمن»، این برهان را به‌خوبی خلاصه کرده است: «تناقضی که میان حقیقتِ شر و اعتقاد به خدایی با صفت احسان و قدرت مطلق وجود دارد، برای خداباوران مسئله‌آفرین شده است.»[۲]

پاسخ به تفسیر باطنی «برهان شر»

ابتدا باید به نکته‌ای اشاره کرد و آن اینکه گزاره‌های ۱ و ۲ از لحاظ منطقی ناسازگار نیستند؛ چراکه تناقض آشکاری بین آن دو وجود ندارد. اینکه ملحدی از این دو گزاره به سوی این نتیجه‌گیری خیز بردارد که خدایی با صفت احسان که قادر مطلق باشد، وجود ندارد، توجیه‌ناپذیر است؛ مگر اینکه «چند مفروض پنهان» را متصور شده باشد، همان طور که ویلیام کریگ[۳] فیلسوف، از زبان یک ملحد نقل می‌کند.[۴]

1. H. J. McCloskey

2. "God and Evil" Philosophical Quarterly, X (1960), p 97

۳. فیلسوف و خداباور مسیحی (William Lane Craig). او در باب اثبات خداوند با کریستوفر هیچنز و سم هریس مناظراتی داشته است؛ اما در باب ایمان به خداوند و صفات او، اعتقادش با اعتقاد مسلمانان در تضاد است.

4. J.P. Moreland and William Lane Craig. Philosophical Foundations for a Christian Worldview. IVP Academic, p538

ظاهراً آن مفروضات پنهان به شرح ذیل می‌باشند:

۴. اگر خداوند قادر مطلق باشد، پس می‌تواند جهانی که می‌خواهد، بیافریند.
۵. اگر خداوند دارای صفت احسان باشد، پس جهانی بدون شر را ترجیح خواهد داد.

بنابر گزارهٔ چهارم، از آنجا که خداوند بر انجام هر کار و آفرینش هر چیزی تواناست، پس می‌تواند انسان‌های مختاری بیافریند که همواره برای انجام اعمال نیک مصمم باشند و مرتکب اعمال اهریمنی و یا دچار مصیبت نشوند. گزارهٔ پنجم بیان می‌دارد: خداوند دارای احسان بی‌شماری است؛ به‌گونه‌ای که اگر می‌توانست جهانی بدون شرارت و مصیبت بیافریند، چنین می‌کرد.

طرفداران این تفسیر از برهان شر، چند فرض توجیه‌ناپذیر را مطرح می‌کنند. این مفروضات پنهان، طرح فرض‌های وقیحانه‌ای را به دنبال دارد؛ نخست اینکه، در این تفسیر، خدا طبق اعتقادات مسیحیت، فرض گرفته شده است؛ خدایی که فقط دارای احسان و قدرت مطلق است. دوم اینکه، فرض را بر این گذاشته‌اند که دلیلی وجود ندارد که خداوند اراده کند شر و مصیبت در جهان به‌وقوع بپیوندد.

پاسخ به فرض اول

مسلمانان نه‌تنها به احسان و قدرت مطلق خداوند، بلکه از میان اسامی بی‌شمار خداوند، به اسامی و صفاتی که دالّ بر «عدل»، «کیفر سخت»، «حکمت»، «انتقام» و «رحمت» هستند، اعتقاد دارند. از این رو، گزاره‌های ۱، ۴ و ۵ غلط هستند؛ زیرا مسلمانان خداوند را به اجزا تجزیه نمی‌کنند، بلکه خداوند را ذاتی واحد می‌دانند که در تمام اسما و صفات خود یگانه است. اگر خداوند فقط دارای احسان و قدرت مطلق باشد، آنگاه تطبیق‌دادن این صفات با شر و مصیبت موجود در جهان دشوار خواهد بود؛ اما اگر صفاتی چون «کیفر سخت» و «حکمت» را نیز جزء اسما و صفات خداوند بدانیم، دیگر جای سؤال و شبهه‌ای نمی‌ماند؛ زیرا مصیبت‌ها و شرارت‌هایی که در جهان مشاهده می‌شود، احتمالاً به یکی از دلایل زیر رخ می‌دهد:

- کیفر خداوند که پیامد گناهان و کردارهای ناپسند انسان‌هاست.
- حکمت خداوند؛ زیرا حکمت الهی اقتضا می‌کند مشیت او بر وقوع شرارت و مصیبت‌ها قرار گیرد. حتی اگر نتوانیم به آن حکمت پی ببریم، به معنای عدم آن نیست. اگر فردی خلاف این استدلال کند، مرتکب قیاسی کاذب شده است که در علم منطق «توسل به جهل»[1] نامیده می‌شود. داستان خضر علیه السّلام که در سورهٔ هجدهم قرآن کریم، آیات شریفهٔ ۶۰ تا ۸۲ آمده، روایتی بلیغ از حکمت الهی است. چه آن حکمت شناخته شود و چه مجهول بماند، فواید و پیامدهای سازنده‌ای را برای انسان به‌دنبال دارد.

پروردگار حکیم، در خلال روایت حضرت خضر علیه السّلام، تا حدودی حکمت خویش را به ما می‌شناساند:[2]

﴿وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا﴾ (۶۰)

«(یادآور شو) زمانی را که موسی به جوان (خدمت‌گزار) گفت: من هرگز از پای نمی‌نشینم تا اینکه به محل برخورد دو دریا می‌رسم و یا اینکه روزگاران زیادی راه می‌سپارم.»

﴿فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا﴾ (۶۱)

«هنگامی که به محل برخورد دو دریا رسیدند، ماهی خویش را از یاد بردند. ماهی در دریا راه خود را پیش گرفت (و به درون آن خزید).»

﴿فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا﴾ (۶۲)

«وقتی (از آنجا) دور شدند (و راه زیادی را طی کردند، موسی) به خدمت‌گزارش گفت: غذای ما را بیاور، واقعاً در این سفرمان دچار خستگی و رنج زیادی شده‌ایم.»

1. argumentum ad ignorantiam

۲. ذکر آیات شریفه در متن کتاب، بنابر صلاحدید ویراستار صورت گرفته است. همچنین لازم به ذکر است ترجمه آیات، از تفسیر نور است.

﴿قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا﴾ (۶۳)

«(خدمتگزارش) گفت: به یاد داری وقتی را که به آن صخره رفتیم (و استراحت کردیم)! من (بازگوکردن جریان عجیب زنده‌شدن و به درون آب شیرجه‌رفتن) ماهی را از یاد بردم (که در آنجا جلو چشمانم روی داد!) جز شیطان بازگوکردن آن را از خاطرم نبرده است. (بلی! ماهی پس از زنده‌شدن) به‌طرز شگفت‌انگیزی راه خود را در دریا پیش گرفت.»

﴿قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى آثَارِهِمَا قَصَصًا﴾ (۶۴)

«(موسی) گفت: این چیزی است که ما می‌خواستیم (چراکه یکی از نشانه‌های پیداکردن گمشدهٔ ماست) پس پی‌جویانه از راه طی‌شدهٔ خود برگشتند.»

﴿فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا﴾ (۶۵)

«پس بنده‌ای از بندگان (صالح) ما را (به نام خضر) یافتند که ما او را مشمول رحمت خود ساخته و از جانب خویش بدو علم فراوانی داده بودیم.»

﴿قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا﴾ (۶۶)

«موسی بدو گفت: آیا (می‌پذیری که من همراه تو شوم و) از تو پیروی کنم بدان شرط که از آنچه مایهٔ رشد و صلاح است و به تو آموخته شده است، به من بیاموزی؟»

﴿قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ (۶۷)

«(خضر) گفت: تو هرگز توان شکیبایی با من را نداری.»

﴿وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا﴾ (۶۸)

«و چگونه می‌توانی در برابر چیزی که از رمز و راز آن آگاه نیستی، شکیبایی کنی؟!»

﴿قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا﴾ (٦٩)
«(موسی) گفت: به خواست خدا، مرا شکیبا خواهی یافت و در هیچ‌کاری از تو نافرمانی نمی‌کنم.»

﴿قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا﴾ (٧٠)
«(خضر) گفت: اگر تو همسفر من شدی (سکوت محض باش و) دربارهٔ چیزی (که انجام می‌دهم و در نظرت ناپسند است) از من مپرس تا خودم راجع بدان برایت سخن بگویم.»

﴿فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا﴾ (٧١)
«(پس موسی و خضر با یکدیگر) به راه افتادند (و در ساحل دریا به سفر پرداختند) تا اینکه سوار کشتی شدند. (خضر در اثنای سفر) آن را سوراخ کرد. (موسی) گفت: آیا کشتی را سوراخ کردی تا سرنشینان آن را غرق کنی؟! واقعاً کار بسیار بدی کردی!»

﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ (٧٢)
«(خضر)گفت: مگر نگفتم که تو هرگز نمی‌توانی همراه من شکیبایی کنی؟»

﴿قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا﴾ (٧٣)
«(موسی) گفت: مرا به خاطر فراموش‌کردن (توصیه‌ات) بازخواست مکن و در کارم (که یادگیری و پیروی از تو است) بر من سخت مگیر.»

﴿فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا فَقَتَلَهُ قَالَ أَقَتَلْتَ نَفْسًا زَكِيَّةً بِغَيْرِ نَفْسٍ لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا نُكْرًا﴾ (٧٤)
«به راه خود ادامه دادند تا آن گاه که (از کشتی پیاده شدند و در مسیر خود) به کودکی رسیدند. (خضر) او را کشت! (موسی) گفت: آیا انسان بی‌گناه و پاکی را کشتی، بدون آنکه او کسی را کشته باشد؟! واقعاً کار زشت و ناپسندی کردی.»

﴿قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا﴾ (٧٥)
«(خضر)گفت: مگر نگفتم که تو هرگز نمی‌توانی همراه من شکیبایی کنی؟»

﴿قَالَ إِنْ سَأَلْتُكَ عَنْ شَيْءٍ بَعْدَهَا فَلَا تُصَاحِبْنِي قَدْ بَلَغْتَ مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا﴾ (۷۶)

«(موسی) گفت: اگر بعد از این، از تو دربارۀ چیزی پرسیدم (و اعتراض کردم) با من همدم مشو؛ چراکه به‌نظرم معذور خواهی بود (از من جدا شوی).»

﴿فَانْطَلَقَا حَتَّى إِذَا أَتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَطْعَمَا أَهْلَهَا فَأَبَوْا أَنْ يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقَضَّ فَأَقَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتَ لَاتَّخَذْتَ عَلَيْهِ أَجْرًا﴾ (۷۷)

«باز به راه خود ادامه دادند تا به روستایی رسیدند، از اهالی آنجا غذا خواستند؛ ولی آنان از مهمان‌کردن آن دو خودداری نمودند. ایشان در میان روستا به دیواری رسیدند که داشت فرو می‌ریخت. (خضر) آن را تعمیر و بازسازی کرد. (موسی) گفت: اگر می‌خواستی می‌توانستی در مقابل این کار مزدی بگیری (و شکممان را بدان سیر کنی. آخر فداکاری با این مردمان فرومایه، حیف است).»

﴿قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ (۷۸)

«(خضر) گفت: اینک وقت جدایی میان من و تو است. من تو را از حکمت و راز کارهایی که در برابر آن‌ها نتوانستی شکیبایی کنی، آگاه می‌سازم.»

﴿أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا﴾ (۷۹)

«واما آن کشتی، متعلق به گروهی از مستمندان بود که (با آن) در دریا کار می‌کردند و من خواستم آن را معیوب کنم (و موقتاً از کار بیفتد، چراکه) سر راه آنان پادشاه ستمگری بود که همۀ کشتی‌ها(ی سالم) را غصب می‌کرد و می‌برد.»

﴿وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَا أَنْ يُرْهِقَهُمَا طُغْيَانًا وَكُفْرًا﴾ (۸۰)

«و اما آن کودک (که او را کُشتم)، پدر و مادرش باایمان بودند (و اگر زنده می‌ماند) می‌ترسیدیم که سرکشی و کفر را بدانان تحمیل کند (و ایشان را از راه ببرد).»

﴿فَأَرَدْنَا أَنْ يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاةً وَأَقْرَبَ رُحْمًا﴾ (۸۱)

«ما خواستیم که پروردگارشان به جای او، فرزند پاک‌تر و پرمحبّت‌تری بدیشان عطاء فرماید.»

﴿وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَةِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُمَا وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَنْ يَبْلُغَا أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنْزَهُمَا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ وَمَا فَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا﴾ (۸۲)

«و اما آن دیوار (که آن را بدون مزد تعمیر کردم) متعلق به دو کودک یتیم در شهر بود، و زیر دیوار، گنجی وجود داشت و پدرشان مرد صالح و پارسایی بود (و آن را برایشان پنهان کرده بود). پس پروردگار تو خواست که آن دو کودک به حدّ بلوغ برسند و گنج خود را به مرحمت پروردگارت بیرون بیاورند (و مردمان بدانند که: صلاح پدران و مادران برای پسران و دختران، و خوبی اصول برای فروع سودمند است). به دستور خود این کارها را نکرده‌ام (و خودسرانه دست به چیزی نبرده‌ام و بلکه فرمان خدا را اجرا کرده‌ام و برابر رهنمود او رفته‌ام). این بود راز و رمز کارهایی که توانایی شکیبایی در برابر آن‌ها را نداشتی.»

پاسخ به فرض دوم

این استدلال قوی برای بطلان فرض دوم کفایت می‌کند: خداوند در اراده‌کردن وقوع شرارت و مصیبت‌ها در جهان دلایلی توجیه‌پذیر دارد. غنای عقلانی الهیات اسلامی بر بسیاری از این دلایل صحّه می‌گذارد. برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

۱- هدف اصلی زندگی انسان، سرور و شادمانی نیست، بلکه هدف غایی او شناخت و عبادت خداوند است. دستیابی به این هدف معنوی، به شادمانی و رستگاری ابدی می‌انجامد. حال که هدف اصلی در زندگی ما این است، پس پیشامدهای زندگی و ابعاد آن در وهلهٔ دوم اهمیت هستند. قرآن کریم، کتاب ما مسلمانان، می‌فرماید:

﴿وَمَا خَلَقۡتُ ٱلۡجِنَّ وَٱلۡإِنسَ إِلَّا لِيَعۡبُدُونِ﴾[1]
«من پری‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام.»[2]

۲- خداوند ما را برای ابتلاء آفریده است و بخشی از این ابتلاء، آزمودن انسان‌ها با شرارت و مصیبت‌هاست. خداوند در قرآن کریم (سورۀ الملک، آیۀ ۲) می‌فرماید:
﴿الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْغَفُورُ﴾
«همان کسی که مرگ و زندگی را پدید آورده است تا شما را بیازماید کدامتان کارتان بهتر و نیکوتر خواهد بود. او چیره و توانا و آمرزگار و بخشاینده است.»

۳- مبتلاشدن به سختی‌ها و رنج‌ها، امکان شناخت و فهم نام‌های خداوند - مانند: «الفتّاح: گشایشگر» و «الشّافی: شفاء دهنده» - را برای ما فراهم می‌آورد. به‌طور مثال، بدون رنج‌کشیدن از بیماری‌ها، نمی‌توانیم اسم «الشّافی» خداوند را درک کنیم. شناخت خداوند خیر و احسان بزرگ‌تری با خود دارد و به تجربه‌کردن درد و رنج‌ها می‌ارزد؛ چراکه شناخت پروردگار به‌معنای تحقق‌بخشیدن به همان هدف اصلی آفرینش انسان‌ها و پریان است.

۴- مصیبت‌ها شرایط بروز قابلیت‌های مرتبۀ دوم را فراهم می‌آورند. قابلیت‌های مرتبۀ اول، شادمانی و رضایت نفس هستند و شری که در مرتبۀ اول قرار می‌گیرد، اندوه و درد جسمانی است. قابلیت مرتبۀ دوم، نیک‌سرشتی‌های والایی چون اراده و تهور است و تنها در صورتی نمایان می‌شوند که مصیبت یا شرارتی وجود داشته باشد.[3]

۵- چه‌بسا انسان از گناهان گذشته، حال و آیندۀ خود متأثر و گرفتار رنج و بلا شود. علم خداوند بر هر چیزی احاطه دارد و در قید زمان نیست. لطفاً به داستان خضر علیه‌السّلام

---

۱. سورۀ الذاریات، آیۀ ۵۶

۲. پرواضح است که «عبادت» صرفاً نماز، روزه، دعا و... نیست، بلکه مفهوم گسترده‌تری را در بر می‌گیرد؛ هر سخن یا عمل نیکی که برای خشنودی پروردگار و خیرخواهی بندگان خداوند انجام شود، در مفهوم عبادت داخل است. [ویراستار]

۳. اگر چه برخی از فلاسفه مانند جان مکی John Mackie با این عقیده ستیزه‌جویی می‌کنند، ولی الوین پلانتینگا در مقاله‌اش با عنوان «God, Freedom and Evil» پاسخ شایانی به این ستیزه‌جویی‌ها می‌دهد.

بازگردید و در این پاسخ خضر علیه السّلام به حضرت موسای نبی - علی نبیّنا وعلیه أفضل الصّلوات والسّلام - تدبر کنید:

﴿... رَحۡمَةٗ مِّن رَّبِّكَۚ وَمَا فَعَلۡتُهُۥ عَنۡ أَمۡرِيۚ ذَٰلِكَ تَأۡوِيلُ مَا لَمۡ تَسۡطِع عَّلَيۡهِ صَبۡرٗا﴾[1]

«... به مرحمت پروردگارت (و گنج خود را بیرون بیاورند) (و مردمان بدانند که: صلاح پدران و مادران برای پسران و دختران، و خوبی اصول برای فروع سودمند است). به دستور خود این کارها را نکرده‌ام (و خودسرانه دست به چیزی نبرده‌ام و بلکه فرمان خدا را اجرا کرده‌ام و برابر رهنمود او رفته‌ام). این بود راز و رمز کارهایی که توانایی شکیبایی در برابر آن‌ها را نداشتی.»

۶- خداوند به انسان‌ها، قدرت اختیار داده است و قدرت اختیار، آزادی در انتخاب کردارهای ناپسند را نیز شامل می‌شود.

تفسیر ظاهری از برهان شر

تفسیر باطنی برهان شر در اقناع فکری ناکام ماند و ما را برای پذیرش آن مجاب نساخت؛ اما تفسیر ظاهری، قانع کننده‌تر به‌نظر می‌رسد، زیرا ظاهراً، خداوند و وجود شر در جهان را توأما می‌پذیرد، اما به‌خاطر سطح شرارت‌هایی که در جهان وجود دارد، وجود خدا را انکار می‌کند. استدلال موجود در این تفسیر بر پایۀ مقدمات زیر است:

- خدایی با صفت احسان که قادر مطلق است، وجود دارد.
- شر بدون هیچ توجیهی وجود دارد.
- در نتیجه، خدا وجود ندارد.

از نظر مسلمانان، گزارۀ دوم، ذهن‌گرایانه است و حقیقت محض نیست. مسلمانان وجود شر را باور دارند، اما به این معتقد نیستند که برای شر هیچ توجیهی وجود ندارد. از آنجا که این گزاره ناشی از ذهن‌گرایی انسان است، پس تفسیر ظاهری از برهان شر، محلی از اعراب در رد خداوند نخواهد داشت. طرفداران این استدلال باید ثابت کنند شرِّ بدون توجیه یا

---

۱. سوره الکهف، آیۀ ۸۲.

خود شر، مفاهیمی عینی - دارای وجود خارجی[ویراستار] - هستند، بدون اینکه آن را به ذهنیّت انسان ارجاع دهند.

اِشکال بنیادی به این استدلال در پرسش‌های زیر نمودار می‌شود:

- بنابر ارزیابی انسان‌ها، معیار دقیق و واقع‌بینانهٔ ارزش‌های اخلاقی کدام است؟
- تعریف ما از شر بدون توجیه چیست؟

طرفداران برهان شر از پاسخ‌گویی به پرسش‌های بالا ناتوان هستند؛ زیرا وجود خدا به‌عنوان مبنایی منطقی در عینیت‌بخشیدن به مفاهیم خیر و شر (باتوجیه یا بدون توجیه) ضروری است. بدون وجود خداوند، این اصطلاحات نسبی هستند؛ زیرا در آن صورت، ارزش‌ها فاقد هرگونه ثبات بینشی هستند، سوا از ذات و کیفیت صفات خداوند که از ذهنیت انسانها برتر است. اصطلاحات «خیر» و «شر»، بدون وجود خداوند هیچ معنایی ندارند و صرفاً مفاهیمی ناپایدار هستند. از این رو، این فرضیهٔ خداناباوران تنها زمانی معنایی عینی خواهد یافت که به وجود خداوند به عنوان لازمهٔ استدلالشان اذعان کنند. در پرتو آنچه گفته شد، استدلال مسلمانان یا خداباوران به شکل زیر خواهد بود:

- اگر خدایی وجود نداشته باشد، پس ارزش‌های اخلاقی نیز به‌طور عینی وجود نخواهند داشت.
- شر وجود دارد.
- پس ارزش‌های اخلاقی به‌طور عینی وجود دارند. (نتیجهٔ فرضیهٔ دوم)
- در نتیجه، خدا وجود دارد.

توضیحی دربارهٔ فرض راهگشای این استدلال: فرضیهٔ اول

بسیاری از خداباوران و خداناباوران دربارهٔ موضوع «خیر یا شر عینی» یا **عینیت‌گرایی اخلاقی** به مناقشه پرداخته‌اند. بسیاری به این نتیجه رسیده‌اند که بدون وجود خداوند،

عینیت‌گرایی اخلاقی وجود نخواهد داشت. پاول کورتز، فیلسوفِ انسان‌گرا[1]، به‌خوبی به طرح این موضوع پرداخته است:

«سؤال اصلی در مورد اصول اخلاقی و معنوی، با مبنای هستی‌شناختی در ارتباط است. اگر این اصول نه از سوی خدا اخذ و نه بر شالوده‌ای غیرتجربی استوار شده باشند، آیا واقعاً ناپایدارند؟»[2]

پاول کورتز درست می‌گوید؛ زیرا اعتقاد به خداوند تنها ثبات عقلانی است که بر ذهنیت انسان برتری دارد و ذهنیت‌گرایی او را تعالی می‌بخشد، پس بدون وجود خداوند، عینیت‌گرایی اخلاقی فاقد مبنایی منطقی است. در نبود خداوند، تنها دو مبنای جایگزین و محتمل برای معنای کلی وجود دارد: فشارهای اجتماعی و فرگشت.

هیچ‌کدام از این دو، مبنایی عینی برای اخلاقیات ارائه نمی‌دهند؛ زیرا هر دو مدعی هستند که اخلاقیات ما به تغییرات اجتماعی و زیست‌شناختی وابسته هستند.

در این دیدگاه، اخلاقیات نمی‌توانند الزام‌آور باشند، یا به‌عبارت دیگر، حقیقی باشند، صرف نظر از کسانی که به این مبانی باورمندند.

از این رو، بدون وجود خداوند مبنایی عینی برای اخلاقیات وجود ندارد. خداوند یک مفهوم ذهنی نیست؛ در نتیجه، اگر اخلاقیات از سوی خدا اخذ شوند و مبنا قرار گیرند، الزام‌آور و عینی خواهند بود، زیرا خداوند از ذهنیت انسان برتر است و آن را تعالی می‌بخشد. ریچارد تیلور، کردارشناس مشهور، چنین نتیجه‌گیری می‌کند:

«نویسندگان معاصر با بی‌ملاحظگی و بدون هیچ ارجاعی به دین، در مورد اخلاق بهنجار و ناهنجار و تعهدات اخلاقی رساله می‌نویسند، در واقع مباحث نامستدل آنان همچون به‌هم‌بافتن استدلال‌هایی تارمانند است و سزاوار است بگوییم گفتمان آن‌ها، فاقد معناست.»[3]

1. Humanist Philosopher.
2. Paul Kurtz. Forbidden Fruit. Prometheus. 1988, p. 65.
3. Richard Taylor. Ethics, Faith, and Reason. Prentice Hall. 1985, pp 83-84.

بنابراین وجود شر در جهـان حقیقتاً وجود خداوند را ثابت می‌کند. این استدلال امکان وجود خدا و شر با هم را نشان می‌دهد، بدون اینکه برای توضیح چرایی آن تقلایی داده شود. مسلمانان و خداباوران می‌توانند در پاسخی استفهامی به خداناباوران بگویند: « چگونه یک خداناباور برای انکار وجود خداوند، استدلال می‌آورد؟ حال آنکه در وهلۀ نخست، وجود خداوند به‌عنوان مبنایی عینی برای طرح چنین استدلالی لازم است؟!»

در نگاه اول، برهان شر ظاهراً مسلمانان را در تنگنایی قرار می‌دهد که عبور از آن غیرممکن به‌نظر می‌رسد؛ اما با ژرف‌نگری منطقی، می‌توان دریافت برهان شر، استدلالی قانع‌کننده نیست.

جمع بندی با استدلالی احساسی

در آیین بودایی ضرب‌المثلی مشهور با این مضمون وجود دارد: «امیال موجب آلام می‌شوند.» از آنجا که انسان‌ها دارای امیال شدیدی هستند، از این رو، همواره در رنج به‌سر می‌برند. این ضرب‌المثل، صرفِ نظر از درستی یا نادرستی آن، این احساس را در ما تقویت می‌کند که در مقاطعی از زندگی خود شر را تجربه می‌کنیم و از آن رنج می‌بریم. این رنج ممکن است برآیند اعمال خود ما یا دیگران و یا عوامل بیرونی چون سوانح طبیعی باشد. از پیامدهای چنین رنجی این خواهد بود که بسیاری از ما چون طعمه‌ای در دام گرایشات عاطفی گرفتار می‌شوند و بدین طریق، در مورد وجود خداوند دچار شبهه و یا نوعی اختلال روان‌شناختی می‌شوند.

اما الهیات اسلامی برای چیره‌شدن بر این برهان باطل، «ابزارهای» بینشی لازم را در اختیار مسلمانان می‌گذارد. الهیات اسلامی از دو مصدر اصلی گرفته می‌شود: قرآن و سنّت. قرآن کریم از کتاب‌های آسمانی و به عقیدۀ مسلمانان، کلام خداوند است و احادیث نیز از طریق وحی به پیامبر صلّی الله تعالی علیه وسلّم الهام و الفاظ آن به ایشان ﷺ نسبت داده می‌شود[1].

---

۱. این سخن نویسنده به رهنمود آیات شریفه ۳ و ۴ سوره النّجم اشاره دارد. (ویراستار)

آیات شریفهٔ زیر و چند فرمودهٔ پیامبر اکرم ﷺ از میان احادیث ایشان، هر آنچه را که برای اطمینان و غنای فکری مسلمان ضروری می‌نماید، در اختیار می‌گذارند:

پیامبر خدا ﷺ می‌فرماید:
«عَجَبًا لِأَمْرِ الْمُؤْمِنِ، إِنَّ أَمْرَهُ كُلَّهُ خَيْرٌ، وَلَيْسَ ذَاكَ لِأَحَدٍ إِلَّا لِلْمُؤْمِنِ: إِنْ أَصَابَتْهُ سَرَّاءُ شَكَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَهُ، وَإِنْ أَصَابَتْهُ ضَرَّاءُ صَبَرَ فَكَانَ خَيْرًا لَه».[1]
«کار مؤمن شگفت‌آور است؛ زیرا تمام امور، برایش خیر است و این جز برای مؤمن، برای کسی دیگر وجود ندارد. وقتی به او خوشی می‌رسد، شکر می‌کند [و این شکر] برای او خیر است و چون به او سختی برسد صبر می‌نماید [و این صبر نیز] برای او خیر است.»

«الطَّاعُونُ وَالْمَبْطُونُ وَالْغَرِيقُ وَالنُّفَسَاءُ شَهَادَةٌ».[2]
«آن کسی که به طاعون یا شکم درد یا غرق‌شدن و نیز زنی که در حال وضع حمل وفات می‌کنند، شهید هستند.»

«الشُّهَدَاءُ سَبْعَةٌ سِوَى الْقَتْلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ: الْمَطْعُونُ شَهِيدٌ، وَالْغَرِقُ شَهِيدٌ، وَصَاحِبُ ذَاتِ الْجَنْبِ شَهِيدٌ، وَالْمَبْطُونُ شَهِيدٌ، وَالْحَرِقُ شَهِيدٌ، وَالَّذِي يَمُوتُ تَحْتَ الْهَدْمِ شَهِيدٌ، وَالْمَرْأَةُ تَمُوتُ بِجُمْعٍ شَهِيدٌ.».[3]
«شهیدان هفت گروه‌اند به جز شهیدی که در راه خدا (میدان جنگ با دشمنان خدا) شهید می‌شود: کسی که به طاعون بمیرد، شهید است؛ کسی که در آب غرق شود، شهید است؛ کسی که به بیماری ذات الجنب - نوعی بیماری ریه -بمیرد، شهید است؛ کسی که با شکم درد بمیرد، شهید است؛ کسی که با سوختن بمیرد، شهید است؛ کسی که به دلیل تخریب سقف یا دیواری بر رویش بمیرد، شهید است؛ زنی که در حال وضع حمل بمیرد، شهید است.»

«مَا مِنْ مُصِيبَةٍ تُصِيبُ الْمُسْلِمَ إِلاَّ كَفَّرَ اللَّهُ بِهَا عَنْهُ. حَتَّى الشَّوْكَةِ يُشَاكُهَا»[4]
«هیچ بلا و مصیبتی بر سر انسان مسلمان نمی‌آید؛ مگر اینکه، خداوند گناهانش را می‌آمرزد، حتی اگر خاری به پایش فرو رود.»

﴿أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ﴾[5]
«آیا گمان برده‌اید که داخل بهشت می‌شوید بدون آنکه به شما همان برسد که به کسانی رسیده است که پیش از شما درگذشته‌اند؟ (شما که هنوز چنین رنج‌ها و دردهایی را ندیده‌اید و باید چشم به راه تحمّل حوادث تلخ و ناگوار در راه

---

۱. صحیح مسلم, کتاب الزهد والرقائق, باب المؤمن أمره کله خیر (۲۹۹۹)
۲. همان [نویسنده] ورواه النسائی فی الجنائز باب الشهید (۲۰۲۷) ، وأحمد (۱۴۷۶۲) ، ورواه أحمد عن أبی هریرة (۷۷۴۵) [ویراستار]
۳. سنن ابی داوود (۳۱۱۱) [نویسنده] و متفق علیه [ویراستار]
۴. صحیح بخاری (۵۶۴۰)
۵. سورهٔ بقره، آیهٔ ۲۱۴.

کردگار باشید و بدانید: نخست رنج، سپس گنج). زیان‌های مالی و جانی (و شدائد و مشکلات، آن چنان ملت‌های پیشین را احاطه کرده است و) به آنان دست داده است و پریشان گشته‌اند که پیغمبر و کسانی که با او ایمان آورده بودند (هم‌صدا شده و) می‌گفته‌اند: پس یاری خدا کی (و کجا) است؟! (لیکن خدا هرگز مؤمنان را فراموش نکرده است و پس از تعلیم فداکاری به مؤمنان و آبدیدگی ایشان که رمز تکامل است، به وعدهٔ خود وفا کرده و بدیشان پاسخ گفته است که:) بی‌گمان یاری خدا نزدیک است.»

﴿فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴾ ﴿إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ﴾[۱]

«چرا که همراه با سختی و دشواری، آسایش و آسودگی است.» «مسلماً با سختی و دشواری، آسایش و آسودگی است.»
﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ ﴾[۲]
«و باید از میان شما گروهی باشند که (تربیت لازم را ببینند و قرآن و سنّت و احکام شریعت را بیاموزند و مردمان را) دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر کنند، و آنان خود رستگارند.»

از آنجا که مسلمان به این قناعت عقلانی رسیده است که این سخنان از سوی خداوند هستند؛ پس می‌داند حجت‌های آن حق است و در پرتو آن‌ها، نه تنها به اطمینان فکری می‌رسد، بلکه قلبش نیز سرشار از آرامش خواهد شد.

---

۱. سورهٔ انشراح، آیات ۵ و ۶.

۲. سورهٔ آل‌عمران، آیهٔ ۱۰۴.

توجه: این مقاله توسط مجموعهٔ «رد شبهات ملحدین» ترجمه و به‌صورت کتابچهٔ پیش رو منتشر شده است. نشر و چاپ آن آزاد است.

امید است که خداوند آن را مایهٔ سعادت نویسنده، مترجم، ویراستار[1] و ناشران آن قرار دهد.

وب‌سایت رد شبهات ملحدین	no-atheism.net
اینستاگرام رد شبهات ملحدین	instagram.com/no atheism
آپارات رد شبهات ملحدین	aparat.com/asteira
تلگرام رد شبهات ملحدین	t.me/no atheism
فیس‌بوک رد شبهات ملحدین	facebook.com/islamway1434
آپارات از الحاد به اسلام	aparat.com/loginislam

[1] ویراستار: بهرام | پایان ویراستاری: دوشنبه چهارم فروردین ۱۳۹۹؛ ساعت: ۱:۳۰ بامداد.